

توتینا

«... سال جاری مجموعاً ۱۹۲ میلیون تومان به عنوان وامهای داخلی و خارجی باید بپردازیم ۳۰۰ و ۳۰۰ میلیون تومان هم بدهی معوقه داریم که آخرین فرصت پرداخت آن تا پایان این ماه است...»

ملت :- نمیدونم چرا هر وقت شما را می بینم یاد بدکاریهام می افتم!!



قی تجارت
هرة بازار پیدا شده
انان بر طرف شود
آمریکائی قرارداد
بیان مردم خصوصاً
چون آدم مفلس

ار برگشته
تین
س مطبوعاتی
با نیروی گاز
ا بما میدی که
کت ملی -
س درویش -
نتر از نفت
میکن رفیع
وع بکار
اره!
احتیاج
اهد بود
تحولی
یله -

ببینم تو چطوری ساعت های مردمو بدون اینکه متوجه بشن از دستشون باز میکنی
دندان فروجه میسپارم همیشه شاد و سر بلند باشید ا
محمد آقا
بندۀ بقر ما ئید که برای عموم میهم
جیب پر - قریان من برای یاد دادن هر چشمه از کارام سی تو من نقد میگم

در میان جنس زن فقط اسم مادر شوهر است که بد دررفته آنها بخاطر اینکه «مادرشوهر» است.
«فرخنده ملکی»

نوعی تپدیک!
خبر رسیده از بادگستری حاکمیت که بزودی دستورات تازه‌ای در باره تکمیل پرونده قتل فلور صادر خواهد شد.
البته هیچ بعید نیست که عده‌ای از خواندن این خبر بریش بعضی‌ها بخندند ولی باید دانست که عدلیه هم نمی‌تواند بیکار بنشیند و در عرض هفته یک خبر قابل چاپ در روزنامه هم نداشته باشد بنابراین یا باید مبارزه با فساد مجدداً شروع شود و یا عدلیه آنقدر دستورات تازه درباره تکمیل پرونده فلور صادر خواهد کرد که همه را عاصی کند!

در جشن مشروطیت



این دغل دوستان که می‌بینی مگس‌اند دور شیرینی!



انشاءاله که گربه است!

کارجاده دوم کرج هنوز مراحل اولیه خودش را طی نکرده یک مشت آدم بدبین و منفی‌باف بوق و کرنا برداشته‌اند که چون عده‌ای از ما بهترین و از ما زرنگ‌تران (!) در راه کرج زمینانی (!) دارند لذا زمیننا جاده سازی در این منطقه را فراهم کرده‌اند که قیمت زمیناتشان تکاناتی بخورد و فی الواقع بحال اقتصاد مملکت مفید باشد!

اما دروای این تهمت‌ها حقیقت تلخی هم وجود دارد و آن اینکه در این مرز و بوم کمتر کسی پیدا می‌شود که به اصل «انشاءاله گربه است» اعتقاد داشته باشد.
لابد داستان آن شیخ مقدس را شنیده‌اید که صبح برای غسل کردن بحمام رفته بود ولی همینکه از حمام خارج شد کسی که جلوی درحمام خوابیده بود از جا بلند شد و تن نجسش را به پایهای او مالید آشیخ مجدداً بحمام رفت و به مناسله پرداخت اما تا پایش را از حمام بیرون گذاشت باز سگ از جا بلند شد و صحنه اولی تکرار گردید. جناب شیخ برای سومین بار بدرون حمام رفت و خودی آب کشید اما تا بیرون آمد باز سگ تن نجسش را پایهای او مالید خلاصه این عمل پنج بار تکرار شد و شیخ بخت برگشته که دیگر عاصی شده بود، نوبت ششم با آنکه وجود سگ را در بین پایهای خود حس می‌کرد سرش را زیر عیاشی مخفی کرد و آهسته گفت: انشاءاله گربه است انشاءاله گربه است! و بدین ترتیب خیالش آسوده شد و راه خانه خود را پیش گرفت!

حالاً ما هم در مرحله‌ای هستیم که خیلی بیشتر از پنج بار بمنظور تطهیر خود بحمام مراجعه کرده‌ایم و در حال حاضر صلاح، در آنست که هر چه دیدیم بگوئیم انشاءالله گربه است اما افسوس که با این اصل اعتقاد نداریم و الا در همین مورد بخصوص هم میتوانستیم سرمان را زیر عیاشی مخفی کنیم و بگوئیم انشاءالله گربه است! یعنی آنچه که آدمهای بدبین و ما یوس و منفی‌باف بزرگان می‌آورند دروغ محض است و حضرات جاده ساز از ساختن جاده جدید در راه کرج جز ایجاد کار برای یک مشت عمه و بنا هیچ نیت و منظوری ندارند!

تازه از مسئله ایجاد کار هم که بگذریم مورد مهمتری پیش می‌آید و آن از بین رفتن خطر «یک جاده‌ای» است. مثلاً در حال حاضر وقتی یک اتومبیل هوس می‌کند ساعت ده شب در منطقه «چیت‌گر» و «برکه» کنار جاده هشت‌ده دقیقه اطراق کند سر نشیمان آن بهیچوجه تا مین جانی ندارند چون هیچ بهیچ نیست که یک کامیون هشت‌ده تنی از راه برسد و اتومبیل پدفاع متوقف شده را خرد و خاکشیر کند ولی وقتی جاده دو تا شد کامیونها از جاده دوم استفاده میکنند و چنین خطر بزرگی از بین می‌رود و دیگر هیچ کامیونی از جلو به ماشین دیگری نمی‌زند، از عقب هم که بکلی قمع‌ش است! حال با این تفصیل آیا به ضروری بودن جاده دوم اعتقاد پیدا کرده‌اید یا باز در مخالفت خودتون باقی هستید!

کا کا توفیق

ماسهت مالی!

گفت حلر گشت مشکل بودجه آبرومند، وضع مالی شد گتم آری به همت دولت با یکی جلسه «ماسهتالی» شد

دستور زبان
دستور زبان کاظم خوب نبود، پدرش تصمیم گرفت در ایام تعطیل تا بنهار روزی چند ساعت اوراد درس بدهد و یک روز ضمن درس دادن بیسرش گفت:
- ببین کاظم، اگه بگی «اون میره» از لحاظ دستوری درست نیست، با پدبگی «ارمیرود» همین طور، من مرسوم، ما میرود، شما میرود: آنها میروند...
کاظم با حوشحالی زیاد زد: پس همه میرن!!



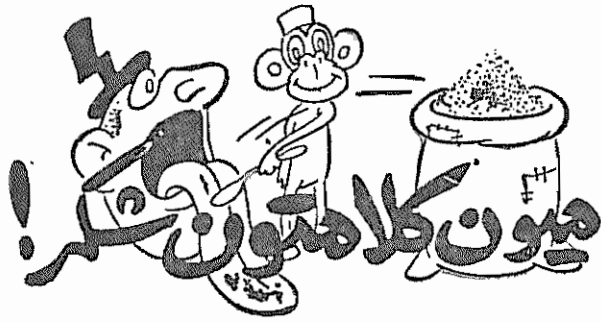
دوچرخه فیلیپس
چه صحنه‌های جالبی یالا... بدو... شتاب کن باین خانم نگاه کن بقیه را جواب کن آهای خیال بد نکن! دل خودتو مجاب کن دو شاخ و ترمز را ببین نظر باون رکاب کن اگر حساب سرت میشه بیا بشین حساب کن بایک «دوچرخه فیلیپس»
مدام فتح باب کن توهم سلیقه داشته باش «فیلیپس» انتخاب کن خلاصه از بهر خرید شتاب کن، شتاب کن



مرد - ناراحت نباشید، نه منشه «مد» را از نزدیک تعقیب میکنم!!
اگر دیدی که نابینا و چاه است، برایش یک چراغی کن مهیا چنان راه خودش را میکند کن برای رادیو فکر بزرگ کن که باتری از بزرگ بهتر نباشد بگو: بیاعمو روزت سیاه است! بنه درنوش باطری بزرگ را که نتوانی تو با چشم معجز خودت را راحت از این لک‌لک کن دوامش قابل باور نباشد

توضیح و اولییاتو!

جناب آقای کا کا توفیق دامت برکاته! مؤسسه میلی، یعنی تله وز وزون بطوریکه ملاحظه فرمودید وطنی است که بتصدیق دوست و روزنامه‌ها و خبرگزاریها اعلام دشمن تا بحال توانسته است چندین هزار نفر از بینندگان گرامی خود کردند که گویا شورویها در نظر را بطوری منجمد کند که حتی برای دارند فضا بود یخزده بکره ماه هفتستند لذا برای روشن شدن ذهن هم میهنان گرامی باید عرض شود که حق امتیاز و انحصار و طبع و نشر! این عمل منحصر در دست این



از فرمایشات وزیر بازرگانی در اطاق تجارت

دکتر غلامحسین خان - آثار بهبودی در چهره بازار پیدا شده
کاکا - از اثرات آمپولای آمینس ۱
باید موجبات گرفتاری آقایان بازرگانان برطرف شود
- مکه بیخوده؟ ... ما با بادکنک فروشای آمریکائی قرارداد

داریم -

در یکی دو سال اخیر نگرانی خاصی در میان مردم خصوصا
تجار بوجود آمده بود

- ولی حالا دیگه الحمدلله رفع نگرانی شده چون آدم مفلس
را خداهم باهاش کاری نداره چه برسه به پندهاش

علی اصلی اینست که پول در جریان نیست
- چرا با با ، منتهاش در سوئیس و اونورا

من حس میکنم که اعتماد و اطمینان به بازار برگشته
- اصلا شما از طفولیت هم حساسیت خیالی داشتین

از فرمایشات آقای وزیر صنایع و معادن در کنفرانس مطبوعاتی
دکتر زبیدی - کارخانه سیمان فارس اکنون با نیروی گاز

کار میکند

کاکا - به موقعی داری یه مژدهای باین مهمی را بپا میدی که
صنارت دوست و با امان نیست - اگر نه برایش جشن میگیریم

البته استفاده از گاز مقدار معتنا بهی بسود شرکت ملی -
نفت است

- آهان ... پس خوش بحال ماشین نویساورئیس درویش -
مسکئش

برای اینکه مازوت برای شرکت خیلی گرانتر از نفت
تمام میشود

- تبارک الله احسن الخالقین - چه تحولی! اینوبهش میکنم رفع
حوایج حیاتی مردم

بطور تحقیق کارخانه کودشیمیائی در بهمن ماه شروع بکار
خواهد کرد

- بنذار شروع کنه ، شاید ماروا از این بته مردگی در بپاره!
البته محصول این کارخانه در ابتدا از تهوبعد ...

- از این البته معلوم میشه که کود ما هم کود عقب مانده است احتیاج
و بمشتار داره .

برخلاف آنچه شایع است قیمت این کود ارزان خواهد بود
- پس میتونیم امید وار باشیم که در بعضی از مغزها تحولی
ایجاد میشه .

ارفرمایشات شهرتار در اجتماع مردم جنوب شهر
شهرتار : برای آب جنوب شهر سازمان آب آماده لوله -
کشی است ،

کاکا : جنوب شهرها آب متری ۲۳ تومنومیخوان چکار ؟
در کودها بعلمت سستی خاک نمیتوان لوله کشی کرد .

- اگه راست میکی برای شمال شهرها یه همچو بهونهای بیار ،
برای کودهای جنوب شهر باید یک فکر اساسی بشود

- کاری نداره ، مثل پاتا نقلیخان چارتا بارخاک بریزین
روشون .

شهرداری باین نتیجه رسیده که این گودها جای زندگی نیست ،
- بنارزم باین کله که یواش یواش داره چشم بسته غیب میکه .

سکته این مناطق را باید بنقاط دیگری منتقل ساخت .
- مثلا مسگر آباد - تازه اونجا شزم زمین متری هشتاد تومن

برای اسیران خاک تموم میشه .
اسفالت در محلات جنوب شهر چندین برابر نقاط شمالی

اسفالت کرده ایم .
- مردم از منت ۱ - شمال که « نقاط » اسفالت نشده نداره .

در دادگاه

رئیس دادگاه - خوب بگو جیب بر - قربان من برا
ببینم تو چطور ساعتی مردمو یاد دادن هر چشمه از کارام سی توم

بدون اینکه متوجه بشن از دستشون نقد میگیرم ، چون شمائین پز
باز میکنی

حاشا میگردد ؟ چراغ موشی گمانادی
مفتخورالدوله ، ریال آنچه مهیا میگردد
جمله را دختر کش خرج عطینا میگردد
برد در کافه و کباباره ، ولو تا بسحر
وزیرای پوکرش فکر دوتا پا میگردد
پدر کله خرس تا که نباشد سرخر
با پسر عمه سفر جانب دریا میگردد
پدرش کر نظری داشت سوی بانگ سوپس
دختر بلهوشی سیر اروپا میگردد
شکمش گنده که میکش جو بطر ابوی
دیدن از قابله و دکتر و ماما میگردد
در عوض با قرو قریبله و با دوز و ملک
گره از کار بد در همه جا وا میگردد
میزه او تیغ پسر خاله قلابی را
وانچه میخواست ز بیگانه تمنا میگردد
ادعای طلب بیخودی از مردم داشت
بهی ای های خودش را همه حاشا میگردد
پسرش باج جواز خویش وز بیگانه گرفت
دخترک پدروی از مکتب بانا میگردد



بدون شرح!

از یادوهای مغازه قنادی خود عنوان
داماد سر خانگی بدهد دو مشکل
فوق (۱) خود بخود حل خواهد شد
بانو معصومه نوع پرور
(آموزگار پیمانی وزارت فرهنگ)؛
- جناب مستطاب آقای دکتر
ممولی خواهشمند است بفرمائید
پولهایی را که مامقارن با کشته شدن
دکتر خاتلی خدا بیامرز به حساب
خصوصی آقای درفش موفرفری
زاده ریختیم چه موقعی مسترد خواهد
شد ؟
دکتر ممولی : - یا اینکه
سرکار علیه میدانید وجوه مزبور در
همان روزهای اول توسط پست
سعاری در قبضه خیلی مطمئنی به
فرنگ حواله شده بار هم با یک چنین
سؤالات بی ربطی وقت گرانبهای
جلسه را میکسید ، بنا بر این
امیدوارم بقیه حاضرین سؤالاتی از
بنده بفرمائید که برای عموم مبهم
و سنگ باشد

دورهای گالش
در برنامه امروز درزهای
گالش - جناب آقای دکتر ممولی
ریاست عالی انجمن شورای دبیرخانه
حمایت انسانات و حیوانات شرکت
دارند و بترتیب بسؤالات حاضرین
پاسخ خواهند داد ؛
آقای سیدعباس مفلس پور
(کارمند رتبه ۹ دولت) ؛
- جناب آقای دکتر ممولی ؛
خواهشمنداست برای بنده بفرمائید
گلابی چیه وجه شکلیه ؟
دکتر ممولی : - عرض کنم به
حضورتون گلابی نام یکی از پرندگان
گوشته حواری آفریقایی جنوبی است که
برادران امیدوار نیز در سفر اخیر
خود ۰۰۰۰ (خنده حضار توأم با
شیشکی و حروف نامربوطا)
آقای احمد پشمی (شاگرد
راننده شرکت واحد) ؛
- جناب آقای پروفیسور ممولی
علت اینکه غضروف انگشت شصت
ما پس از دوپست سیصد مرتبه حواله
دادن « ذوق ذوق » میکند چیست ؟
دکتر ممولی : - اصولا برای
حفظ عفت عمومی و عشرت خصوصی
هم که شده سرکار بوقیه همکاران نتان
میبا یستی برای ابراز علاقه بیکدیگر
از روی رکاب ، بهمان حرفهای ریک
معمولی اکتفا کرده و بیخودی انگشت
شصتتان را زحمت ندهید!
آقای غلامحسین خان -
اندیکاتور زاده (متصدی دفتر -
بایگانی اداره ضبط) ؛
- دانشمند محترم ، چرا بعضی
از ارباب رجوع پس از اینکه کارشان
در اداره ماتمام میشود بجای تقدیم
حلال مشکلات ؛ (اسکن پشت گلی)
فقط با گفتن یک کلمه (دست شما درد
نکند) یا « مرسی » بی قابلیت جیم
میشوند ؟
دکتر ممولی : - سرکار میبا یستی
باعلم به اینکه هنوز عدهای از
هموطنان ما بوظائف دنیائی خود
آشنائی کامل ندارند و تقریباً در
دوران بربریت (۱) پس میرند قبل
از اینکه پرونده آنها را بچریان
بیندازید نرخ معینه را طی کرده و
مبلغی نیز بعنوان بیعانه بگیریید تا
اینگونه سوء تفاهات که باعث
کدورت و دلخوری میشود ایجاد
نشود .
دوشیزه فاطمه ترشی پور -
(یکی از صبیبه های سی و سه ساله
حاج آقا رضای قناد) ؛
- جناب آقای دکتر ممولی
اولا بفرمائید علت اینکه من همیشه
از شنیدن ترانه « ای یار مبارک باد »
مور مورم میشود چیست؟ دوما چرا
هر شب خواب آئینه شمعدان و
سیسمنونی می بینم ؟
دکتر ممولی : - با مشخصاتی
که سرکار میفرمائید بنده حدس
میزنم یاخته های بدن شما احتیاج
مبهمی به یوتی میسین (یعنی شوهر)
دارد بنا بر این اگر پدرتان به یکی

آواز تازه!

نقدعلی

...امان، امان، امان، دل ایدل، های دل ایدل
 بیا بشنو تو از من ساز و آواز
 عجب ماستی خریدیم، دوغ در آمد
 عجب نفتی ز معدن کشف کردیم
 از آن بدتر چرا هیچی! کردیم
 امان، امان، امان، های، های و های های
 دوباره ریزه خوانی ساز گشته
 دوباره رفته «شرکت» در پس خم
 خودش رفته نشسته پشت پرده
 هفت هشت روزنامه راهم ریس کرده
 که بعله: «شرکت میلی» ضرر کرد
 رئیسش شب شب بی شام خوابید
 ممان در اطاعتش پاک یخ کرد
 خانم ماشین نویس با آن ظریفی
 خلاصه بعد ازین داردار و دور دور
 نهاد اندر دهان روزنامه
 بگو «گر شد گران بنزین، چهیم
 فقط افزون مکن بر قیمت نفت
 برای اینکه مردم از گرانی
 بجای نفت چوب جنگلی را
 سپس آقای شرکت طبق نقشه
 پس از دلسوزی و اندوه کشف
 چنین گویند بلجن تاجرانه
 «که بعله بهتره مردم پس از این
 زغال سنگ در کشور زیادست!
 بود بته هاران توی صحرا
 همان بهتر بدانیا روی آوند

☆ ☆ ☆

جناب مستطاب شرکت نفت
 «کل مولای» نصیحت را ولش کن
 در آن کشور که نفتش میزند جوش
 در آن کشور که هر ششماه ششماه
 فروتن کردن قیمت قبیح است
 درسته خرج عالی غیر ما هست
 عمارت های چل اشکوبه خواهی
 درسته این سه صنار و درشاهی
 ولی قصد تو از این پایه چیدن
 هیاو کردن اندر روزنامه
 به اجدادم قسم! بهر در چیز است
 ۱- توی کپه دست بالا را گرفتی
 گرفتی هر کرا با صحنه سازی
 تو می خواهی بگوئی: کار ختم است
 ولی زانجا که خیلی مهر بانم!
 به مردم میدهم اندرز و دستور

۲- چرا؟ - چون نفت خواران، میل دارند
 اشکی بسان سیل دارند
 بود سنگ خور، بود بیرون ز سر حد
 در آن کن خر سیوم بی آس و حلواست
 هفت هشت قسمت که شد دیگر بیخوش
 رسد آقا بمقصد مثل آدم
 تمام صحنه آرائی همین است

اگر حرفم غلط شد لعنتم کن
ولم کن در سوئیس و راجتم کن!

طرح جدید!

بموجب طرحی که شهرتاری تهیه کرده از این پس
 تهران دارای ده انجمن شهر خواهد شد و در آن صورت انجمن
 های محلی کنونی خود بخود از بین خواهند رفت.
 پر واضح است اگر نمایندگان این ده انجمن از
 اعضای انجمن های محلی کنونی انتخاب شوند مصیبت
 بزرگی دامنگیرشان خواهد شد زیرا تا امروز مفت و
 مجانوی و محضاً لله کار میکردند ولی از این پس باید حقوق
 بگیرند و کاری هم انجام ندهند!
 واقعا که مصیبت بزرگی است!



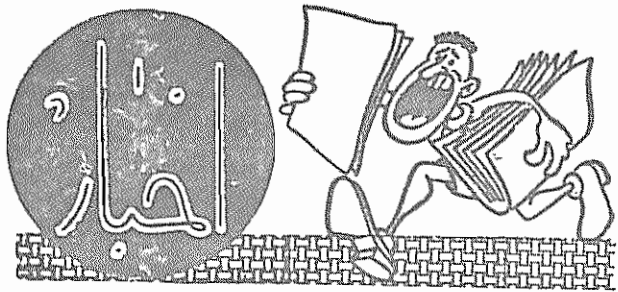
همکاری صمیمانه

قطعنامه کنفرانس جنگل
 با وجود جملات زیبایی: مانند
 «جنگل در شمار ثروت های ملی
 است و از این منابع گران بها باید
 برای فاه و بهبود زندگی دسته
 جمعی استفاده شود» که بود یخ
 در آن بکار رفته بود و فاقد تأ
 می بایت اهمیت زیادی داشته
 باشد معذک در محافل سیاسی
 آتشور که با یدو شا بد مورد توجه
 قرار گرفت و این اولین بار است
 که قطعنامه یک کنفرانس مهم
 جنگلی با چنین سردی و برو دنی
 مواجه میگردد.

گفته میشود علت اصلی
 مورد توجه قرار گرفتن قطعنامه
 مزبور این بود که طی آن گفته
 شده بود: « برای جلوگیری
 از نابودی جنگلها همکاری -
 شرکت ملی نفت در تأمین نفت -
 مورد نیاز مردم عامل موثری
 بشمار می آید» در حالیکه اصولاً
 احتیاجی باین تذکر نبود زیرا
 شرکت ملی نفت از نظر آنکه
 همکاری صمیمانه ای با وزارت
 کشاورزی و اداره جنگل بانی
 داشته باشد از یک هفتله قبیل
 قیمت نفت سفید، مورد احتیاج
 مردم را دولتی بنا کرده بود که
 دیگر کسی زغال مصرف نکند (۱)
 و در نتیجه درختهای جنگلها که
 معمولاً بپایه میشدند تا بصورت
 ذغال در آید، بسا کم و دست نخورده
 بمانند!

مصرف این ستودن صنایع ایران
 خوشحالی از همکاری صمیمانه
 شرکت ملی نفت در گران کردن
 قیمت نفت مورد نیاز مردم، از
 انراز تأسف نیست به قطعنامه
 کنفرانس جنگل نمی توانست
 خودداری کند زیرا گمانی که
 اقدام بسه تهیه و صدور این
 قطعنامه کردند خود اهل این آب
 و خاکند و باقتضای شغلی که
 دارند و در نظر اهل خانه میتوانند
 بفهمند که شرکت ملی نفت آنچه
 همکاری از دستش بر می آید همه
 را حلالاً و مصلحتاً در طبق گران
 کردن قیمت نفت سفید گذاشته و
 دارد تقدیم اداره جنگل بانی -
 میکند بنا بر این دیگر چه از وی
 داشت که در قطعنامه هم بسه
 همکاری شرکت مزبور اشاره
 شود!

باک مفسر خارجی مقیم -
 تهران که در چند روز اخیر
 مطالباتی روی قطعنامه کنفرانس
 جنگل و همکاری صمیمانه شرکت
 ملی نفت بعمل آورده، اظهار
 میدارد:
 اگر چه عمل شرکت نفت
 از هر حیث قابل تعجیب میباشد
 اما نباید فراموش کرد که این -
 قبیل همکاریها در سایر مؤسسات
 دولتی این آب و خاک نیز کم و بیش
 وجود دارد و شرکت ملی نفت
 نمیتواند مدعی باشد که مبتکر
 این همکاری است
 و این اظهار نظر خود -
 میرساند که مسئله همکاری شرکت
 ملی نفت با جنگل بانی روی -
 خارجینا نیز اثر گذاشته است
 و همین موضوع به تنهایی برای
 ما بسیار مفتختم میباشد.



باید بالابره رشد سیاست < بزون گردن شعور > دبلماسیه <
 تا روشن شی باوضاح زموئه بخون اخبار ما را دونه دونه
 شماره ۴

کارمندی که در دولت سابق باز نشسته شده اند بکار باز میگرددند
 * طرح جدید، تمام مقررات تصویب نامه باز نشستگی دولت سابق
 را لغو میکند

بنا بر این بدون شبهه و شک قوانین امینه افتاده «لك»
 از این رو داره هی مالیده میشه بی لغوش كلك ها چیده میشه
 زشل کن سفت کن او نوقت و اینوقت گره افتاد بکار و بار ما سخت
 بطوریکه داریم پاك میزنیم «زه» لای اینجور سیاستها شدیم له

مناقصه راهروها و بله های هوایی بزودی منتشر میشود

بگو با اون مقاطع کار ناتو که بونت رفته توی روض از نو
 بیسا که باز شده دنیا بکامت شکار خوبی افتاده بدامت
 بیان تا «جان مولم» نیست «بل» بگیرین
 سی جمل ملیون تو من زرو «بل» بگیرین

تخلیه آب انبارها بهیمنه اداره آتش نشانی گذاشته شد

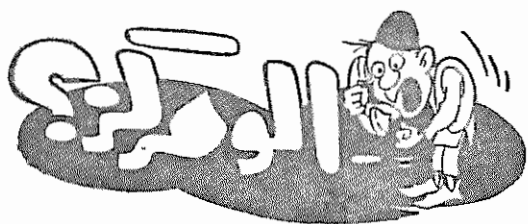
ز کیسه آبی ز کیسه آبی ز کیسه
 بارک الله بسا دستخوش بهولا
 برای اینکه اندر عصر جاری
 با دستور «اخیر الذکر» تازه
 با این بخشنامه فوری و آبی
 ارایس پس با چنین نام و نشانی

«مک نامارا» وزیر دفاع آمریکا اعلام کرده «اهمیت ایران برای ما ارزش حیاتی دارد»

چه خوب گفتی جناب «لك نامارا»
 اگر چه تا حدودی هم کم و بیش
 خبر داشتیم «ارادت کیشی» ما تابد
 میدوستیم که بگریزه یادزه
 که مسبق کردی از موضوع مارا
 گوشه دست خود ما بود از پیش
 خاطر خواه سبیل و ریش ما تابد
 ندایین میل نفت و «گوشت بره»!



کاکا - او... ی.. اسداله خان خوب .. چیکارا میکنی؟!
 اسداله خان - هیچی کاکا چون! قرض میکنیم که محتاج خلق نشیم!



کردی

له هه مویرا کورده کان داواده
کین نه قل و تهی پی کینی ن بویه
نیبرن تا به بیوی خویان له چایی به
ده نین .

وریا په تی ؟

کابرایه کی ده هاتی چوه بازاری
شاری تا به منه اله کانی پارچهی
به کری .

چو در کانیکی و کوتسی :
چیتی چاکت هیه . ؟

پارچه فروش پارچه یکی هینا
و خریک بو بوی نه متحان پکا که
چنده قایم و باشه ، له پینارا چیته
که هدل تلی شاوره را پارچه فروش
قوراً کوتی نه من چیتی ثارات
ناده می و له پاشان چیتیکی قایم
تری بو هینا کوتی نه منی ثارات
ده ده می !

« ۳۴ نیج »



اصطیبات:

عمرسار:

« یه لقمه نون ! »

در اصطیبات هرزنی، یض
شود و پیش « دکتور» برود بلافاصله
اورا پیش « قابلمه» میفرستد و
هر کس پیش « قابلمه» برود خانم
قابلمه اورا روانه «طب» دکتور،
میکنند ترا بخدا کاکا جون این
کاو بندی نیست ؟! «ا - طفرانی»
کاکا - برو خدا را شکر کن
که توی شهرتون هفت هفت
ده تا دکتور و قابلمه پیدا نمیشه!
جات خالی که توی تهرتون مریض
بشی و تمام دکتور های شهر این
دست و اون دست کنند و یک لقمه
نون! زیر سایه مرض و امثال تو
بخورند!
شیراز:

« قوت جگر ! »

شهرتاری امتداد حیا بان نمازی
را اسفالت نکرده و مردم شیراز
هر روز خاک میخورند و جگرشان
حال میآید! « بچه نصف شب »

رشت:

« آخرین خبر ! »

آخرین خبر رسیده از محله زیر کوچه رشت حاکی
است که بهای هر آفتابه آب در آبریز گاه از ده شاهی بیک
قران ترقی کرده است مخبر ما که قدری این با و این پا میکرد
به مدیر آبریز گاه (ا) اعتراض نمود . نامبرده درصدد دفاع
از خود برآمده و اظهار داشت جائیکه بعضی روزنامه ها گران
شده و عده ای از هموطنان ما را دچار اشکال کرده ! ما هم
نرخ آفتابه را برای مسلمانان گران کردیم که جای گله
برای هیچکس باقی نماند!

گیلکی

مرا هی وعده دهیدی ... «تورنگ»
هی گیدی صبر بو کون تی کارخب به آبرار
مگرا صبر و تحمل مره به شام و نهار ؟
زن وزای پلاخایدی نه همش وعده آدش
هه از نو خوردگی بو بوستومی ای موشته خاش
روزوشب کار واسی دو ومه هر جا پا بگیل
چقدر هیچی نگم آخر بترکسته می دلیل
مراهی وعده دهیدی گیدی «چن وخت دیگر»
دکارو بار همگی یکسره خب میشد پسر!
چی بگم ؟ هر کی با موگب بزه از کهنه و بو
همه یا وعده بنا کاری نو کون آخر بوشو
اویتا هی گب زئی گفتی که او دو دید
چون کمر سدی می نامه - مرا مهلت وابدید
آیدانه کلنگ بزه چاله بکده همه جا
تا اونه نامه بنا «اوستا کلنگی» می کاکا
اولی نطق و بیان ملت ره اثر ندا
دوهی بیل و کلنگ هیچکس ره نمر ندا
آخدا ملت کارا تو خودت و اچا کونی
اهی رویا بیدینی ، آ، توشکیا تو واکونی

زنجان:

« حمایت حیوانات ! »

گویا سیورهای شهرتاری از
طرفداران پر و پا قرص حمایت
حیوانات و عضو انجمن حمایت
حیوانات هستند! چون زباله دانیهای
نقاط مختلف شهر را بهیچوجه دست
نمیرند تا مگسها به بی غذائی
دچار نشوند!
واقعاً که چه آدمهای دلسوزی!
«میکرب باشی»

اصفهان:

« سکوت »

در بیمارستان کارگران
اصفهان همه جا با خط درشت نوشته
شده «سکوت» ولی جای شما خالی
که بیاید و تماشا کنید. پرستارهای
بیمارستان همیشه دور هم جمع
میشوند و بیمارستان را تبدیل بحمام
زنانه میکنند، البته منظور این نیست
که لگه می بندند و طلاس و دولچه
همراهشان میآوردند: بلکه فقط
باداد و فریادشان پرده گوش مریض
بیچاره را همچین ، بغهمی نفهمی!
پاره میکنند!
« مریض دار »

کرمان:

« اضافه مکالمه »

از آنجا که صدای طرف
مکالمه از کرمان از ته چاه میآید!
هرینوائی که بخواهد تلفن کند
باید صد مرتبه الوالو کند و بالاخره
هم صدایش بگوش طرف نرسد و
آتش بگیرد! و بعد از آن یک قبض
اضافه مکالمه باین بزرگی برایش
بفرستند .

لذا به تلفن خانه پیشنهاد
میکنیم بجای آنکه از روی وقت
از مردم پول بگیرد مثل تلگراف -
خونه بابت هر کلمه پول بگیرد تا
مردم انقدر مفتکی الوالو نکوندند!
« کره نو »

« تلفنی »

تمام کوجه هایش هست بالکل!
خصوصاً مال انسانی فراوان
دل بیننده میگردد مجاله!
« محصل »

کهدارد کردوخاک و خل فراوان
زمستانها چنان استخز آبه
« بیکاره »

کاکا، گوش رو نگذار اینجارشته
تمام مردمانا تنگ آوردند
زیس درجای نمناک آرمیده!
« چشمید پرستار »

سلام عرض می کنم، گوش رو نگذار
نه آب هست و نه گوشت و نه باد میچوا
چراغ خونه ما نور ماهه!
« جعفر باقری »

کنم صحبت ز شهر تو یسرکان
هر آنکس خورده محتاج فلوس است
الوو... کاکا، الوکاکا، کاکا جون!
« رزاقی بچه تو یسرکان »

ز بندر یهلوی گویم - برایت
فراوان است در آنها زباله
برون هرگز نمی آید دگر باز
چرا با ما سر یاری نداری
« ملا محمدخان »

چطورری؟ خوبی یا اینکه ملولی؟
امان از کوجه های شهر فوین
که مخلص توی گل گیر کردم آلا
« ۱ - باستی »

ز اوضاعش مرا میگیره خنده
کیشش لنگه و کاریش بی بابوا
علاجش هم بهیچ عنوان نمیشه
فقط قانون برای بنده جاریست
یکی در هفته ده روزش کلاس نیس
ندارم دیگه من عرضی کاکا چون
بحق سو گند، مضمونش درست!
« بی چاخان »

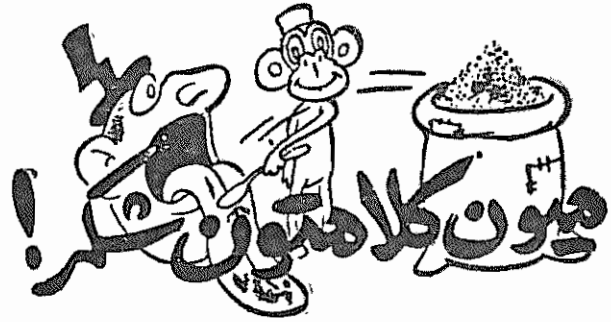
همانجائیکه دارد عطر اوزان
فقط نوشیم آب یخ ، فراوان!
« سعیدی »

دل آموزگاران پر ز خونه
حقوقش دیم دیریم دیم رام گردد
چرا در میری از دادن پول؟
مگر باید همش هی سوخت و هی ساخ
« ت - آ - حمید »



جواب کاکا:

بازم از لطفتون ممنون هستم
بعون هرچی مرده، خیلی خسته
بازم هر کی داره ناراحتیا
باید بفرسته اینجا، بهر کاکا
که مخلص هم بنوبت بعد اصلاح
بچایم تابش مسئولین آگاه!
دگر هم بیش از این عرضی ندارم
خدا حفظ . من میرم دنبال کارم
بای بای!



« شیکرمیون کلوم رئیس مجلس شام شورا در هفته گذشته ... »

عبدالله خان - ما میخواهیم از وجود جوانان تحصیل کرده و متخصص برای کادر اداری مجلس استفاده کنیم ...
 کاکا - ... ناچیران کادر غیر اداری را بکند!
 - در حقیقت ما قلب و روح جوان میخواهیم و ممکن است این روح و قلب جوان در وجود سالخورده‌گان نیز وجود داشته باشد.
 - پس خیال لیسانسه‌های جوان راحت باشد، هان؟

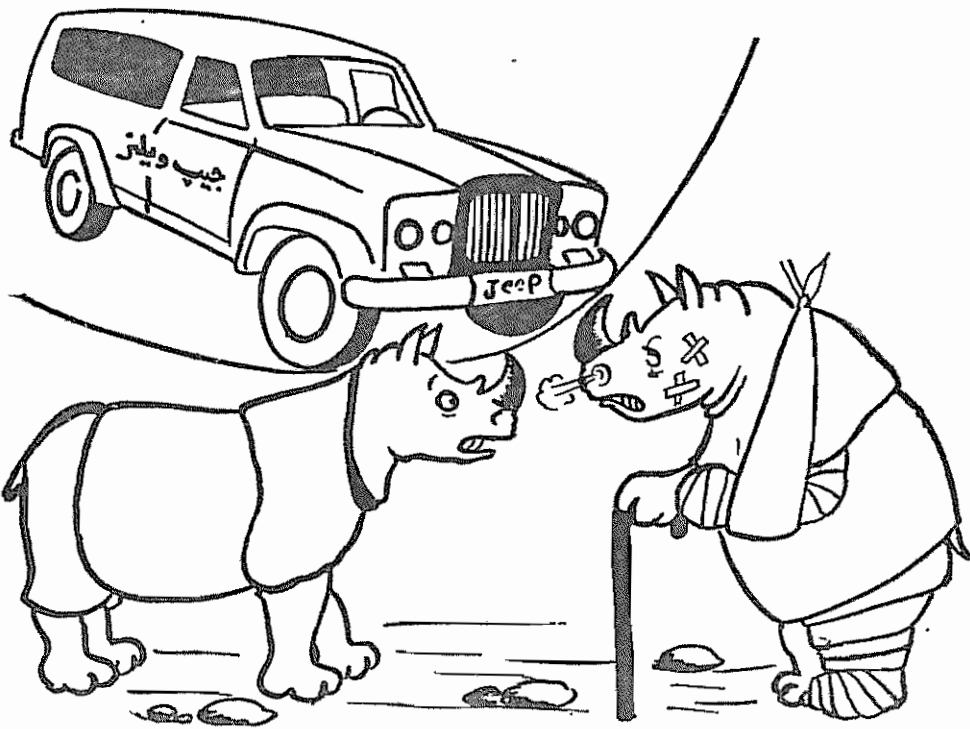
امسال چند نفر از نمایندگان برای زیارت بیت‌الله الحرام بمکه مشرف میشوند.
 - لابد بنمایندگی از طرف دیگران؟!
 « شیکرمیون کلوم صدر اعظم در صاحب‌باخبر نگاران »
 صدر اعظم - طرح‌های وسیعی برای تجدید بنای اقتصادی و صنعتی مملکت تهیه شده.

کاکا - اگه خواستین شروع بساختمان کنین بمن خبر بدین، یه آشنا دارم آجر فشاری را پای شما ارزون حساب میکنه!
 - کارهای انتفاعی دولتی را ب مردم واگذار میکنیم.
 - ولی دستگاه‌های شما همش «اضتراری!» است چون همه دستگاه‌های دولتی میگن ما داریم ضرر میدیم!
 - برای رسیدگی بشکایات مردم از دستگاه‌های دولتی، «شورای دولتی» تشکیل خواهد شد.

و برای رسیدگی بشکایات مردم از شورای دولتی، «شورای دولتی‌تر» تشکیل خواهد شد و برای ... (بگیر بروجلو ...)
 « شیکرمیون کلوم نخست‌وزیر نامر اسم عزیمت نخستین کاروان حج »
 صدر اعظم - موجب نهایت خوشوقتی من است که امروز انظر حرکت اولین کاروان حج برسال جاری به مکه معظمه هستم.
 - اه شما هم که مثل صدر اعظم کلنگی «خوشوقت» هستید!
 - دولت بمعنویات و اصول خلاقیتی که موجب بقاء جامعه است وجه کامل دارد.
 - آره بابا، هرچه صحبت ادبیات و پول و پوله و مشتری کمتر اشه بهتره ...!
 - اگر کسانی کوچکترین

مقررانی وجود دارد که موجب کندی کارها میشود - پس «مقررات» آنقدرها هم بی‌خاصیت نیستند!
 - سازمان‌های زائد و تکراری که نقشی جز ایجاد اشکال ندارند با شجاعت کامل منحل خواهد شد.
 - بشرطیکه اولیش شرکت زائد انو بوسرانی باشد که اسمش هم روشه!
 - اگر در گذشته از امکانات دولتی سوء استفاده هائی شده دیگر نباید تکرار گردد.
 - مگه همچنین چیزهائی هم بوده؟ ما که باور نمیکیم!
 « شیکرمیون کلوم شهردار تو اون هفته »

دکتر شادمون - اگر اهالی تهران از گوشت ماهی و طیور استفاده کنند، بهای گوشت بالطبع تنزل میکند.
 کاکا - اصلاً چطورره از «خادبار» و «تیهو» استفاده کنند؟!
 - برای نظارت در کشتار، هر روز صبح ساعت پنج در کشتارگاه حاضر میشوم.
 - ماهم برای خریدن دوسیر نیم گوشت از ساعت پنج صبح رد کون قصابی حاضر میشویم ... و مثل



کر کردن اولی - چطور شد باین روز افتادی؟
 کر کردن دومی - رفتم با اون جیب‌ه شاخ بشم باین روز افتادم!

جیب ویلیز

دوروز پیش با نامزد خویش گفت بشینیم و با هم روبوسی کنیم همی دست زیر بغل می رویم! بهر جا که خواستیم، سر میزنیم بگفتا چا خان میکنی تو همش چسان وزن ما را تحمل کند زیر پای ما چرخش اینطور میشه اتول زیر پامان بیاید ستوه به آن نامزدشیک و مست و ملنگ نکنی، باین بنده چپ‌چپ نگاه تو هستی مگر جان من توی خواب؟ بدنی ویلیز است معبود من بسی چابک و فرز و محکم بود چو آغو بدشت و بیابان بود

شیدم که یک فیل کردن کلفت من تو چو با هم عروسی کنیم، دوتائی بماء غسل می رویم بدشت و بکوه و کمر میزنیم چو بشنید این گفته را نامزدش که ماشین اگر هر چه محکم بود اگر تانک باشد بهو فر میشه که ما خرس وز نیم و سنگین چو کوه چنین گفت آقای فیل زرننگ که جانا تو هستی توی اشتباه که من هست حرفم ز روی حساب که جیب ویلیز است مقصود من که ویلیز چون رخس رستم بود که ویلیز عروس خیابان بود

دوسره شدن ادارات

با آنکه موضوع دوسره شدن کار ادارات دولتی و فولتایم شدن کارمندان هنوز قطعیت پیدا نکرده معذالک ما از حالا پیشنهاد میکنیم که محضاً وزارت با دگستری را دوسره نکنند چون الان که کار این وزارت خان «یکسره» است «سی سال» طول میکشه تا یک پرونده جریان خود را طی کند و اگر روزی «دوسره» بشود قطعاً این سی سال به شصت سال خواهد رسید.

اینکه نتیجه‌ای هم که هر دو مون میگیریم مساویه!

- طبق آمار، دیروز ۳۵۰۰ رأس گوسفند و ۶۰۰ رأس گاو ذبح شد.

- خودش خلیه! لااقل با اون بیفتک و گوشت لخم شمال شهرها جور میشه!

- تنها علت بالا رفتن بهای گوشت توهمی است که میان مردم تهران شایع شده است.

- ... والا گوشت اصلاً کیر نماد که قیمتش معلوم باشه!!

- چو بدارها میخراهند بهای تلفات خود را از گوسفندان موجود جبران کنند.

- اهه! ... برکم حافظگی نهلت! ... شما که دو خط بالانر می‌گفتین بالا رفتن قیمت گوشت توهم و شایعه و این بخر فهاست!!

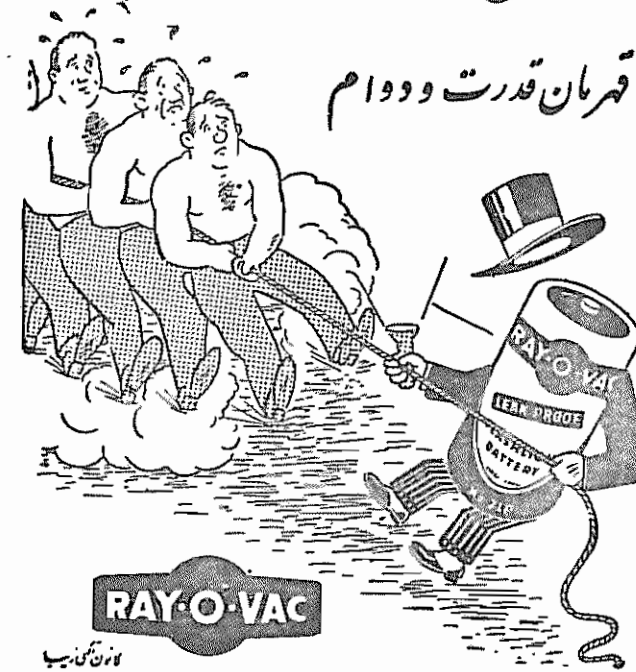
- اسفالت خیابانهای تهران بزودی آغاز خواهد شد.

- خدایا خودت بخیر گذرون - صبح فردا با تفق گروهی از مسئولین فنی از کودهای جنوب شهر بازدید خواهیم کرد

- خوب بود صبح سیزده بدر، با اهل بیت اینکار را میکردید، سرگرمی بدی نیست!!

ری. او. واک

قهرمان قدرت و دوام



RAY-O-VAC

باتریهای ۱ و ۱/۲ ولتی ری. او. واک دارای پوشش فلزی LEAK PROOF بوده و در اثر ماندن هرگز کهنه نمیشود هنگام خاموش بودن رادیو خود بخود شارژ میگردد.

باتریهای ۱ و ۱/۲ ولتی ری. او. واک برای هر نوع رادیو و چراغ توه

عشق پولگی

داد معشوقه بعاشق پیغام،
 که شنیدم شده پول تو تمام
 شده حراج اژدها خانه
 جان من راست بود این یانه؟
 رفته از کف همه سیم و زرت
 خاک بر فرق تو، گور پدرت!
 چه کشته است فولکس و کونت
 خب جهنم، سلامت جونت...
 شده آن کله طاست نیمه
 قدم آهسته میری تا بیمه
 خاطرت هست که یارم بودی؟
 بر سر میز ناهارم بودی؟
 آن زمان پول فراوانت بود
 اختر بخت به ایوانت بود
 بندهم چاکر پولت بودم
 عاشق هیکل غولت بودم
 حال پندی دهمت آهسته
 نکنی تا که خودت را خسته
 چون نمائنده بساطت آهی
 نبود ارزش تو یکشاهی
 بعد از این باش بفکر دیگری
 حق ناداری زمن اسمی ببری



ممولی - جناب مرشد!
 کاسه - چیه بچه مرشد!
 - میگم این سرما چرا دست
 از سر کچل ما ورنه میداره؟ منظورش
 چیه که دوباره بر کشته؟
 - خوب دیگه، دیده اینجا
 بیشتر از جاهای دیگه خرس میره!
 اینه که دوباره راهش را کشیده و
 آمده!

- جناب مرشد، میکن در
 آذربایجان هم سه چارک برف رو
 زمین نشسته، اونهم تو فصل بهارا
 - بچه مرشد، ما چی چیمون
 از زوری حساب که برف اومدنمون
 باشه!

- جناب مرشد، حالا این
 هیچی، زلزله هم ولمون نمیکنه و
 هر روز موی دماغمون میشه.
 - بد شانس همینه دیگه!
 سرما خودمونو میلرزونه، زلزله
 اطاق خشت و کلرمونو!

- جناب مرشد، دولت آلاسکا
 گفته: ترمیم خرابیهای زلزله
 آلاسکا دو سال طول میکشد در این
 مورد چی میگویی؟

- بچه مرشد، بهشون بگو
 بیان از «آفتاب مهتاب قرمز» ما
 یاد بگیرن که در عرض سه ماه به تمام
 زلزله زده ها خونه داد! و مناطق
 زلزله زده رو مثل بهشت برین کرد!
 اکه باور نمیکنی بر روزنومه هارو
 بخون!

- جناب مرشد، شنیدی مدیر
 عامل شرکت زائد گفته در وضع
 اتو بوسرانی تغییراتی داده خواهد
 شد؟

- لابد دیدند واسه کرون
 کردن، لمبیط اتو بوسریشن گرفت
 میخوان بازم خطهارو کوتاهش
 کنن!

- جناب مرشد، میگن شهرتاری
 برای ارزون شدن گوشت ب مردم
 پیشنهاد کرده، که بجای گوشت
 کوسفند، ماهی و مرغ بخورند تا
 گوشت ارزون بشه!

- خوب بود برای ارزون شدن
 هر سه تا، جناب شهرتار و شرکت
 شیلات و صنف پرده فروش، اعلامیه
 مشترک میدادن و یکجا پیشنهادی
 کردند که مردم در دلشونو بذارن
 و هیچی نخورن!

- جناب مرشد خبر داری که
 تا حالا ۶۰۰ - ۷۰۰ تا ناکسی
 توقیف شده اند؟!

- دندشون نرم شده بخواستند
 تند نرن - مگه خون اونها از خون
 مارنگین تره!! فاتحه
 «زرد آلوغناک»

باطری بزرگ ساخت انگلستان

باطری بزرگ برای انواع رادیو و چراغ قوه

باطری بزرگ

ای بزرگ عالم چراغان شد ز تو نور در دنیا فراوان شد ز تو
 کرده ای روشن برام راه را تا ببینم من برام چاه را
 آفرین، صد آفرین بر نور تو آفرین بر قوه مشهور تو
 ای که دنیا را منور کرده ای راست راستی پاک محشر کرده ای

حکایت

در تصانیف آمده است که :
 ماهی اشپلا تکه تکه دانه
 اونی دو ماو این ای بیچه فادن همسایه خانه

... و من این تصنیف روزی با از همی خواندم در محفلی که در آن
 جمع بودند اخ الزوجه و پسر خاله و خالوزاده و جمعی دیگر از اعوان و
 اقوام حقیر. اخ الزوجه که از ماهی، جز نامی نشنیده بود پرسیدن
 گرفت که چرا من نام ماهی همی شدم اما خود آن نمی بینم،
 چنانکه گوئی لامروت تریا کست با مقیم فلک الافلاک! پسر خاله حقیر
 که درویشی است و ارسته و از علائق «ماهو»! رسته، به تمسخر زبان
 بر گشود که جسمی است طویل و بدون ریش و سبیل که دم بجنابند الا
 در خانه اغنیا و دیده نشود الا در قعر دریا. دیگری تطقیدن! آغاز
 کرد که در افواه شایع است ماهیان در دریا متحصنند و بیرون نیآیند
 مگر آنکه که برای آنها ساختن جهت سکونت منظور شود و کلنگ
 آن بادست صدراعظم بر زمین خورده باشد که گفته اند: در قعر بحور!
 شناور بودن به که در خشکی تو بست رقصیدن! مادر این گفت و شنود که
 ناگاه بلند گوی شهرتاری نرخ ماهی آلات اعلام نمود و اخ الزوجه
 بعد از ظرفاء چشمی بست و با چشمی دیگر بمن نگریست و پرسید پس
 ماهی که گویند همین است؟؟ و ... بر نیامد ز کشتگان آواز.
 «گردن شکسته فومنی»



عروس - کباب پز نپتون خوریدم که جگرت را کباب کنم!
 مادر شوهر - منم جاروی نپتون خریدم که زیر پایت را
 جارو کنم!

جاروی نپتون

یکی از بزرگان اهل تمیز
 چنین گفت روزی بیانوی خویش
 توی خانه هر سو نظر میکنم
 که این خانه گردیده خیلی کثیف
 شده فرش و قالی پراز گرد و خاک
 بگویند، چیست ای فلجماق؟!
 ز نش داد پاسخ باو: کائی عزیز
 نماند اگر از کثافت اثر
 که جاروی نپتون بود بی نظیر
 چون شوهر این حرفها را شنید
 نه تنها ز جاروی نپتون خرید
 که نپتون زعیب و خلل خالی است
 کنون هر دو از همدگر راضیند
 ز نپتون ولی بیشتر راضیند
 آدرس جدید شرکت روحی: خیابان شاهر ضایع شمیران شماره
 ۸۴۹ ساختمان نپتون تلفن ۳۶۶۷۱-۳۵۲۷۹

بزرگترین مصحفی نوشته در ایران

انشاء سره!

آگهی دستی

در مورد تعلیمات! و ازدواج اجباری، یکی از کاندیداهای وازده مجلس بیستم شرحی نوشته که بنا بر رأی همکاران فرهنگ دوست ایشان هم کلمه اجماعین پای آن صحنه گذاشته و از کا کا خواسته اند که برای اطلاع سایرین آنرا در مجله فروردین بیاورد. حال این جوان! و اینهم تا مگر سر و ته گذاشته این جوان! «مورخ یازدهم فروردین ماه سال ۱۳۴۳ طبق اصول، نیروی عدالت و انصاف از قدرت اتم و هیدروژن و یا هر قدرت دیگر بایستی بیشتر و بهتر باشد بنا بر این روی عدالت یا نخواهم گذاشت.

بعقیده این جانب باید دستگام های اتمی فضاپیمارا هر چه زودتر تکمیل تا نوع بشر با کمال آسانی بکرات منظومه شمسی ایاب و ذهاب و در نتیجه رفته رفته آنها را تسخیر نمایند در اینصورت هر ناظری بلا درنگ فضاوت خواهد نمود که تعداد ساکنین کره ارض نسبت بمساحت کرات تصرف شده بسیار کم است و اگر قانون تعلیمات و ازدواج اجباری تصویب شود بسیار بجای خواهد بود.

«حسین جوان منش»

تابلو!

این تابلو را در خیابان چهل متری نواب اول کوچه روشک زده اند و از قرار، مهاجمین پدرش را هم در آورده اند:

«کوچه بیطرف!»

مسیحی پیش پیشگی!

«کاتو» میهن پرست مسیحی هم از قرار خیلی عجله داشته که قبل از میلاد مسیح، مسیحی شده! باین خبر که از کیهان شماره ۶۱۵۲ پیچی شده توجه کنید:

کام

ماده غذایی بسیار مفید «کاتو» میهن پرست مسیحی چند قرن پیش از میلاد مسیح نوشت (!) از شما دعوت میکنم که هیچگاه خوردن کلم را فراموش نکنید...

پاچه لذیذ!

در خیابان شاهپور آبدان پشت شیشه مغازه ای با خط درشت نوشته شده:

«پاچه گرم موجود است!»

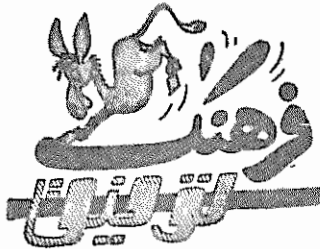
از قدیم گفته اند آدم پاچه گرم بخوره بعضی اینه که بره عنبت قصاب سر محل را که گوشت کیلویی ۱۰ تومن بدقتاره اش آویزان کرده، بکشد.

موشهای اینهفته: ح. جوان منش! - آبدان: الف. شاهپوری- کاج نظر- عسکر دهل ساز- الف. ح. میدیزاده - مصقلقلکی.

سؤال تلفنی

در آخرین ساعت که مشغول بستن صفحات روزنامه بودیم عده ای تلفنی سؤال کردند که آیا اشتغال مفت و مجانی دانشجویان در شهر تباری تهران که از روز شنبه سورت گرفته مطابق قانون منع استخدام جدید جرم محسوب نمیشود؟

وما اینک بدینوسیله یادآور میشویم که چون آقایان دانشجویان هنوز موفق به گرفتن ورقه لیسانس نشده اند لذا اشتغال آنان جرم محسوب نمیشود ولی روزی که دارای لیسانس شدند دیگر قانوناً مجاز باشند استعمال کنند! و باید ولول در خیابانها بگردند!



اداره کارایی: ساق فروشی!
قطر: کشور هندسی!
هندو چین: کشور دوقلوا
بی سیم: تلفن بی پدر مادرا
«ژ- ریح»
چشم: کرسی دست!
روغن وازلین: روغن کرمانشاهی
اعلا
قاطر: خری که روغن نباتی خورده!

«اصفهان محمدعلی - ف»
پارتی: «اسم شب» اهل دل
آجر: مدل ناواها!
«جهول الهویه!»

پشمک: پشم خوشمزها!
کدو: بول بر اینر سبزیجات!
مسواک: کیسه کش دندان!
«رخدا بخش»

باد گستری: آرامگاه پرونده ها!
خیابان: کارگاه دیلمه ها!
«تبریز: یا خچی کیشی»

پاندول: کراوات ساعت!
انگشت: انبر سیگار!
سپر: چتر عمودی!
نای: دود کش ریه!

تفنگ: هفت تیر زبون دراز!
سر کلاه دار: کاسه زیر نیم کاسه!
«مسعود»

زور بود!

«خلقت من در جهان یک وصله ناجور بود» چون هر چی مرده! من راضی نبودم، زور بود!
قسمت از مال دنیا باشد عیالی اکبری مگر که این هم فله میشد کمی من کینفور بود
هر چه پخت این خانم کدو با نواز اول غذا یا بکلی بی تک، یا بی نهایت شور بود آنکه دمیز دز تقوی، بود خود بدتر ز شمر آنکه از حق حرف میزد خود از حقیقت دور بود
«ح- کاشانی»

پای امتحان خدا

دانش حسن

این نصیحت کوش کن، در این زمان درویش باش هر چه دیدی یا شنیدی زین و آن درویش باش ساختی یک عمر با آب گران، نان گران حال هم «چیز دگر» گر شد گران درویش باش یا بنا کن در شمال شهر تهران خانه ای باشی زوزی اگر بی خانمان درویش باش چونکه بیکاری، برو عادت بکن یا کشنگی میرسد خواهی نخواهی آب و نان درویش باش دم مزن گران را بر جای شیشک میدهند نصف آنهم گر که باشد استخوان درویش باش غم مخور گر پهن کردی روزنامه جای فروش در عوض از دزد هستی در امان درویش باش گر که ممنوع است استخدام و شغل دولتی باز راضی باش، مثل دیگران درویش باش رنج بی پولی، جوانانرا مجرب میکند! روز پیری هم شدی گر ناتوان درویش باش تا یکی داری شکایتها ز صاحب خانه ات میکند زین ره خدایت امتحان! درویش باش



حالا فهمیدم مطابق کدام قانون پولهای شهرداری را جاهای دیگر خرج میکردن؟!!

دخل تا کسی

همانطور که میدانید طرحی که اخیراً اداره راه نشون دهی برای جلوگیری از تصادفات و تصادمات شهری ریخته، در این جمله خلاصه میشود که باید دخل تا کسیا تثبیت کردد اما مثل آنکه این طرح اختلافی بین رانندگان و صاحبان تا کسی بوجود آورده چون رانندگان میگویند دخل باید ساعتی پنجاه ریال باشد و صاحبان تا کسی میگویند باید ساعتی هشتاد ریال باشد.
بهر حال اگر اختلاف رانندگان و صاحبان تا کسی از بین نرفت بخاطر جلوگیری از حوادث تا کسیا در شهر، هیچ چاره ای نیست جز آنکه حکیم باشی را دراز کنند و نرخ تا کسی را از پانزده ریال به بیست ریال ترفین دهند!
چون مسافر وقتی پانزده ریال کرایه بدهد برای تصادف تا کسی اهمیتی قائل نیست و میگوید در صورت تصادف تا کسی ز زخمی شدن، با پنجاه ریال خود را معالجه خواهیم کرد ولی اگر بیست ریال بدهد محال است براننده اجازه تصادف بدهد!



دوماه پیش بود ، آقای «گره» کتا و کیل و کار جاق کن بادگستری در دفتر دارالو کاله اش نشسته و مشغول ورق زدن دفتر دستکش بود که یکمرتبه از پشت در صدای چندتا تلنکر بگوشش خورد و متعاقب آن سروکله شخصی از لای در پیدا شد .

از کلاه شاپوی لیه کلفت و کت شلوار گسرا قیمت ولی کیس خورده و چروک شده تازه وارد که با یک جلیقه چار جیبه و بند ساعت دریائی قیافه اش تکمیل میشد ، معلوم بود که یارو تاجر و یا یکی از کاسبکار های امور مملکتی و خلاصه از آنهاست که دستش به دهنت میرسد .

آقای «گره گشا» از دیدن تازه وارد ، که بعداً معلوم شد اسمش حاج ابوطالب و شنش مستغلات داری و خانه اجاره دادست ، کمی خود را جمع و جور کرد و بعد از دو سه بار دولاو راست شدن و جواب دریافت کردن صدایش را صاف کرد و گفت :

فرمایشی داشتین ؟

میخواستم راجع به یه موضوع مهم و بیسابقه ای با جناب عالی مذاکره کنم . البته قضیه خیلی پرکشش و واکنش و پیچیده است اما اینطوری که تو عدلیه شنیدم جناب عالی اگر قول مساعد بدین و مسئولیتشو بپذیره بکیرین انجام دادنت بر اتون کاری نداره .

«گره گشا» که با این کلمات مهم و بیسابقه و برای شما کاری نداره « آشنائی زیادی داشت و میدانست که دلالها و دستیاران و شرکاش یارورانه اینجا فرستاده اند بادی در گلو انداخت و اخلاطش را در دستمال خالی کرد و گفت :

« از حسن ظنلتان متشکرم ، مطالب تو بفرماید ، شاید کاری از دستمون بر بیاد » .

حاج ابوطالب صندلیش را جلوتر آورد و در حالیکه کلاهش را در دست گرفته بود و بالبه اش بازی میکرد شروع کرد بصحبت :

« حضور انور تون عرض میشه که . . . پند زاده ، محمود آقا ، همون فلوریکه مسوقین . . . خب دیگه . . . جوانیست و هنر آرون عیب و علت . . . شانش کم کرد و عرض شود که . . . افتاده تو دست انداز بیخیرتی والو اوطی . از اونجا ئیکه پول زحمت نکشیده و عرق نریخته هم تودست و بالش فراون بود ، خورد به تنگ یه مشت لات الدنگ ، خلاصه در دستر تاندم بنا کردم ترس جنت و طاق گرفتن و خاطر خواه بازی و رفت تو این جور عوالمات بی آخر و عاقبتی که خدا نصیب هیچ مسلمونی نکنه ، باری چه در دستر تان بدم ، بگذریم که چقدر من و مادرش نصیحتش کردیم ، طلسم و دعای باطل السحر و اش گرفتیم ، سر کتاب با کردیم ، دکه و فروشگاه بر اش با کردیم ، ولی اصلاً و ابداً ، انکار نه

آخرین رشته امید

آلفرد هیچ بکاره تقدیم میکنند

راوی : بی.ر.م

هم بدرخانه اش فرستاده بود . ساعت در حدود یک ظهر بود که آقای رئیس وارد شد حاج ابوطالب و گره گشا کرنشی بطرفش کرده و حاجی هنوز از تعظیم فارغ نشده بود که گره گشا و انصاف پناه مع و نش دور او را گرفته و بیج و بیج و صحبت های در گوشیشان را شروع کردند در حدود نیم ساعت گفتگو ادامه پیدا کرد ، چه نیم ساعتی که یکسال برای حاجی گذشت ولی تنها چیزیکه از این مذاکرات دستگیر حاجی شده بود قیافه ناموافق رئیس و اصرار او بر ام گره گشا و معاوضت بود . پس از نیم ساعت گره گشا بطرف حاجی آمد و با لحن تقریباً راضی چشمکی به حاجی زد و گفت :

فکر شو نکن ، ما عمر مون تو این عدلیه خراب شده تلف شده اگه به همچو کاری هم از دستون بر نیاد پس خاصیتون چیه ؟ در همین بین دست حاجی را گرفت و در حالیکه تعظیم غرائی برای رئیس و معارضت و ول میکرد از در خارج شدند .

دادگاه تجدید نظر تشکیل شده بود . گره گشا تمام اعضاء دادگاه را یکی یکی چه در منزل و چه در اداره دیده بود فقط تنها کسیکه از جنگ گره گشا در رفته بود دادستان دادگاه بود که آدم بدعق و گوشه گیر و بد برخوردی بود ولی با تخصصی که گره گشا در این قبیل امور داشت و باز دو بند هائی که کرده بود اهمیت به مخالفت یا موافقت او نمیداد غیر از او دونفر جوانک دیگر بودند که بعنوان اعضاء علی البدل انتخاب شده بودند که آنها هم از نظر گره گشا چندان منشاء اثر و قابل اهمیت شناخته نشده بودند .

رئیس محکمه و اعضاء دادگاه در جای خود قرار گرفتند ولی هنوز محکمه رسمیت پیدا نکرده بود . گره گشا مرتب بیخ گوش محمود آقا که از زندان به محکمه آورده شده بود زمره میکرد و چیز یادش میداد ، در این موقع رئیس محکمه رسمیت جلسه را اعلام کرد . دادستان از جایش بلند شده ادعای نامه بالا بلند و مستندی بر علیه محمود آقا خواند که مولای درزش نمیرفت به اندازه که گشا از جایش بلند شد و بینی و بین الله دفاع جانا ، و سنگ تمامی از محمود آقا کرد ولی چون آخر وقت شده بود دادگاه آنروز نتوانست وارد شور شود و رأی خود را صادر کند و انجام آنرا بفردا موکول کرد .

فردا هر کس گره گشا را در

حاجی هم از آنجائیکه گره گشارا آخرین تیر تر کش میدانست خواه و ناخواه زیر قرار داد نامه را امضا کرد .

یکماه و نیم تمام بود که گره گشا تمام دوا بر و شعبات دادگستری را بالا پائین میکرد و حاج ابوطالب هم کار روزندگیش را ول کرده همه روزه سر ساعت معین به دادگستری میامد و دنبال گره گشا به این ور و اونور میدوید . بیچاره اگر قبلاً از فکر اعدام شدن پسرش ناراحت و پریشان بود حالا ترس سوخت و سوز شد و در بیست هزار تومان هم با آ اضافه شده بود . بکلی از خواب و خوراک افتاده بود . چون تا آنروز هنوز به مرحله ای که مختصر امید مو قعیتی در آن دیده بشود نرسیده بود ولی آنروز گره گشا باز مینه چینی دید و باز دید هائی که بعمل آورده بود به او قول قطعی داده بود که امروز کار را یکسره خواهد کرد .

آقای انصاف پناه معاون دادگاه شیره به که بیرونده برای نظر قطعی به آنجا احاله شده بود قول شرف داده بود که موافقت رئیس را داین به نقض حکم بر اشان جلب کند و همین دیروز حاج ابوطالب با اصرار گره گشا سر و سوقاتی نسبتاً قابل



بلای آسمونی ! ؟

انکار اصلاً مثل اینکه این زنیکه بتیازه چیز خورش کرده بود ، این زن نبود بلا بود ، و بسا بود ، خوره بود ، مثل اینکه روزگار این زنیکه روسراه این پسر گذاشته بود که هم خودش و بد بخت کنه هم آبروی شصت هفتاد ساله من و مر حوم و ویرو بریزه . خلاصه کلوم ، ای بطور که دعا نویسا میکن زنیکه پسر رو هم « چیز خورش » کرده بود و هم « بسته » بودش ، خونه اش بر اش گرفته بود ، ماشین بر اش خریده بود ، دم و دستکاهی بر اش بهم زده بود ، که خیال میکردی دختر پطرس شاه فرنگیه ، انکار « ملکه فرخ لقا » به طورش خورده ! باری ، کاشکی اقلا عاقبت بخیر میشد ، کاشکی این بتیازه « س » خودش و پسر رو نم خورد (گره گشا تکان محسوس روی صندلی خورد) در دستر تون ند ، مقصودم ازین صغرا کبر اچیدن اینه که سر نخ دستتان بیاد ، خلاصه کار به اونجا رسید که خب ، معلومه دیگه ، اینجور زها چی اند و چیگا . هاند ، اگه « بقا » داشتند بر اش و ر اش و نونه باها ، شون میداشتند . . . عرض شود که . . . پله کار اونجا میرسه که محمود آقا زنیکه رویا یکی دیگه میبیند و زاغ سیا شونو خوب مینزه تا بر سر بز نگاه ، اونجام خریتش گل میکشه و کار دوشود در میاره و همینطوری که مثل هسته دو قلو هم چسبیده بودند سر اشونو گوش تا گوش مینور و مینار و رو سینه شون (گره گشا نیم خیزی کرده و مینشیند) و بعدشم میره خودشو به عدلیه معرفی میکنه . . . پعله ، در دستر توندم ، من بد بخت از همه جا بی خیر هم عوض این که از اول پیام از وجود مبارک کمک بخوام با سفارش این و اون بیخود آفته به آدمای بی بو و خاصیت متوسل شدم و پرونده رو بیچاندم و معطلش کردم که الانه حکم اعدام پسر در آورنده و کارش از کار گذشته حالام او دم خدمتتون که دست بدامستون بشم شاید کاری بر امون صورت بدین . . .

گره گشا در حالیکه خوش را فکری و متأسف نشمار میداد چهار پنج مرتبه سرش را تکل داد و بعد از پرسیدن اسم محکمه و قضاتی که محمود آقا را محاکمه کرده اند بیج چ کنان چنین وانمود میکرد که کار بسیار سخت و پر زحمتی به اورجوع شده است و بالاخره با آوردن هزاران دلیل و برهان از پر اهمیت جرم و یکدندگی اعضاء محکمه ای که محمود آقا را محکوم کرده اند و دوندگیها و مخارجی که برای جلوگیری از این حکم لازمست ، به حاج ابوطالب فهماند که در قبال دوپست هزار تومان حق الوکاله حاضر است این کار را بگردن بگیرد .

دادگستری میدید متوجه میشد رنگ از صورتش پریده و مرتب با حاج ابوطالب از این اطلاق بان اطلاق میروود چون هیات دادگاه در آخرین لحظه صدور حکم بعلت غیبت دو نفر از اعضاء اصلی مجبور شده بود وارد شور شود و در نتیجه دادگاه با سه رأی در مقابل دورای حکم قبلی را ابرام کرده و محمود آقا راه اعدام محکوم کرده بود .

تمام روزنامهها با تیر درشت خبر داده بودند که فردا صبح قاتلی بدار مجازات آویخته خواهد شد ولی گره گشا از آن بید هائی نبود که به این پادها بلرزد و بطور قاطع به حاج ابوطالب اطمنان میداد که خاطر جمع باشد و باو ایمان داشته باشد که پسرش را بهر نحوی شده نجات خواهد داد و بهیچ وجه حاج ابوطالب را از سر راهش کنار نمیزد و مثل فرزند از این اطلاق بان اطلاق میپرسید و مثل شصت تیر از طبقه بالا به طبقه پائین ، از سر سرا به راهرو از راهرو به زیر زمین مشغول رفت و آمد و زود بود تا بالاخره نزدیک ظهر در حالیکه لهن درضا بت آمیزی بلب داشت بطرف حاج ابوطالب که مثل مرده فیرستان در سالون دادگستری روی نمکت نشسته بود نزدیک شد و با خوشحالی گفت :

حاجی چون مژده پده که کار عموم شد - یخیز یا به شر ؟ - نه جونم به خیر . توهنوز گره گشا رو شناختی . توهنوز زوده مخلص تو پشناسی و بدونی که چه کار هائی از دستش بر میاد . برو یه تون به دور و صد تا تون خیرات کن که گیر من افتادی و گره نه کار پسر توموم توموم بود .

حاجی که از توضیحات گره گشا سردر نمی آورد و از ترس و آس هم دل توی دلش نبود پرسید : - آخه چه جوری درستش کردی ، میکن روز نومه موز نومه جاتم نوشتند که حکم فردا اجرا میشه ؟ - آخه حاجی چون قانون همینطور که راسته حسینه ، همینطور هم بیج و خم داره و انگهی ما تو این عدلیه استخوان خورد کردیم اگه یه همچو روزی تیمه سون تبره پس کی میره ؟

اگه بدونی از چه راهی کار پسر ت را درست کردم دهنش واز میونه ۱ - عقل جن میرسه راستی راستی برو خدا رو شکر کن که عقلت رسید و به موقع سراغ من اومدی حالا برات تعریف کنم از راهی که برای نجاتش درست کردیم لابد میدونی که ، اگه کسی در موقع اعدام شدن طمابش پاره بشه و بیفته زمین مطابق قانون محکوم دیگه اعدام نمیشه و در مجازاتش تخفیف میدن ؟ خب دیگه بالاخره ما هم برو بچه های مربوطه را دیدیم و قرارمون بر این شده که طنا و از نصفه اش بقیه در صفحه ۱۱

واستان هفته

بقیه از صفحه ۱۴

دوایا بالمدتا همچی که پسر تو کشیدند
بالا همین اتفاق بیفته و باقیمش تو
دیگه کارت نباشه ، توار همین حالا
پیر پرو به محمود آقا خاطر جمعی
بده وبدون اینکه کسی ملتفت بشه
حالش کن که اصلا خودشو نبازه
و موقعه طنا بو پکر دوش میندازن
خیلی محکم و مردونه گردنشو بده
زیر طناب و مرتب داد بکشه که :
« من بیگناهم ، من بیگناهم »



ساعت یک ربع مانده به چهار
صبح بود ، در پیشاپیش تماشاچیان
که برای تماشای اعدام قابل جمع
شده بودند حاج ابوطالب و گره
گشا و یکی دوسه تن ارماتورین دیده
میشدند .

گره گشا در حالیکه مرتب
بطرف میدان ، یعنی همان سمتی که
معمولا قاتلین را با آمبولانس از
شهر بانی میآورند ، گردن میکشید
از حاجی یو شکمی پرسید ،
چرا یا نوبه محمود آقا رسو ندی
- آره ، خیلی هم خوشحال شد
و گفت :

« برید خاطر تون جمع باشه ،
حتی در باره بیگناهی خودم نظقی
هم میکنم ! »

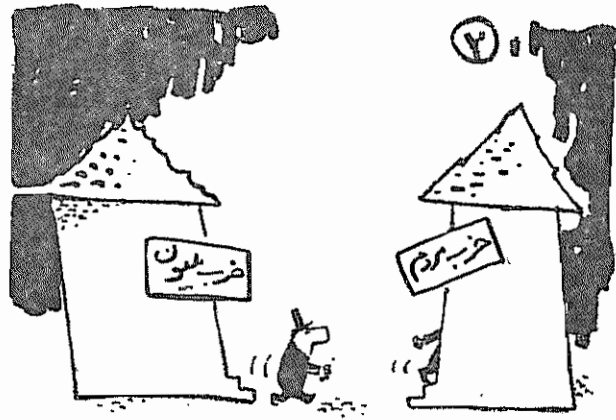
در همین موقع اتومبیل زندان
از دور پیدا گردید ، جمعیت مشغول
وول خوردن شد ، صداهای گنگ
و فامفهومی از جمعیت شنیده میشد
همه سرک میکشیدند تا قاتل را زودتر
از دیگران ببینند .

اتومبیل یکراست بطرفی که
دار بن پاشده بود رفت و درست در
زیر پایه دار همانجا که مأمورین
اجرای حکم ایستاده بودند ایستاد .
قاتل را دستبند زده پائین آوردند
قاضی عسکر مشغول انجام مراسم
منذبهی شد در این موقع چشم قاتل
مرتب در صفوف جمعیت مشغول
گردش بود و بدنبال پدرش میکشت
که یکمرتبه پایک سرفه محکم -
چشمش بیچشم پدرش تلافی کرد .
حاج ابوطالب با اشاره چشم و ابرو
و تکان دادن سر باو میفهماد که خاطر
جمع باشد و خودش را نیاز در ضمن
چشمش را بطرف گره گشا که بغل
دستش ایستاده بود چپ میکرد یعنی
مطمئن باش ، همین با با کار راتمام
کرده - در این موقع از اوسوال
شداگر وصیتی یا سفارشی دارد بکنند
قاتل بعد از اینکه کمی زبانش
را به دور لبهایش مالاند بنا کرد در
پاره ییگناهی خود داد سخن دادن
و در ضمن هر کلمه وصحبتی سرش را
بطرف آسمان میکشید و میگفت :

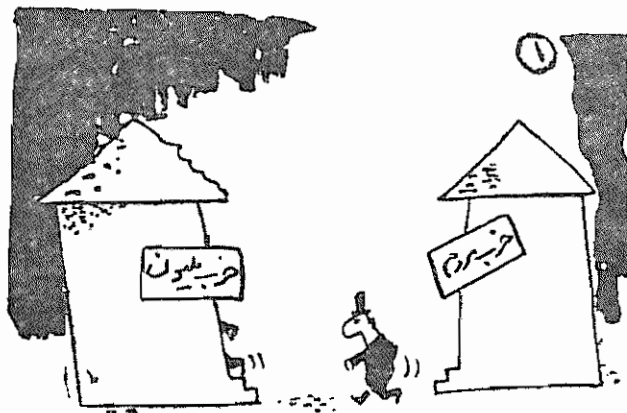
خدا یا اگه اینها نمیدونند
تو که میدونی من بیگناهم حاشا
باون خدا ئیت اگه منو روسفید
کنی .

بعد از دوسه مرتبه تکرار این
شعار طناب را پکر دوش انداختند
نفس هم علی الخصوص حاج ابوطالب
و گره گشا در سینه حبس شده بود ،

اعتقاد حزبی



زمان علم !!



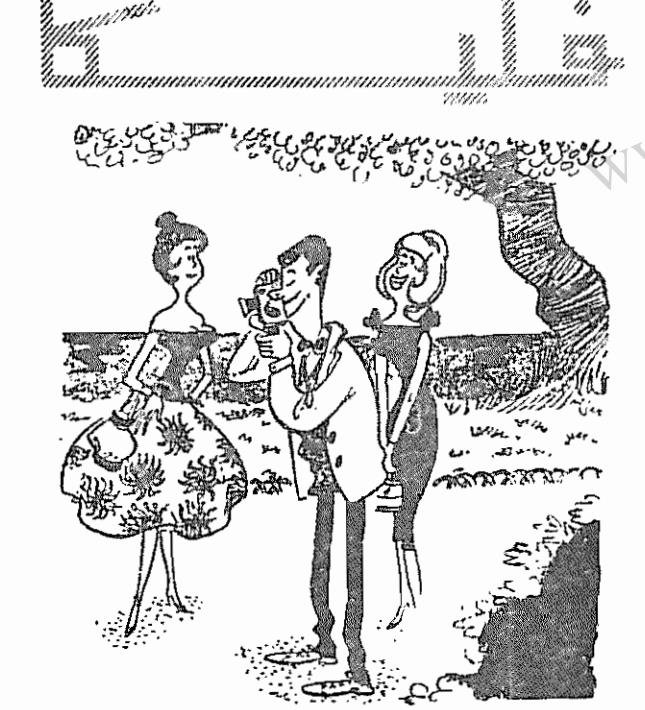
زمان اقبال

« شهرتار در يك مصاحبه گفت : همه اهالی تهران
از طفل شیرخوار ، تا پیر هفتاد ساله در یکماه اخیر نفری
ده دانه خیار و ۲۲ عدد بادمجان مصرف کرده اند »
آمار!
توجهی
این شنیدم که شهرتار جدید
گفت طبق شمارش و آمار
ساکنینش ز بچه وزن و مرد
خورده هر یکمفر ز روی حساب
اولا مرحبیا به کوشستان
صرف این جدوجهد سخت و گران!
ایکه بیخود زدی بما بهتان
ما که هه صرفه نکرده ایم از آن
گر تو کردی سلام ما برسان!



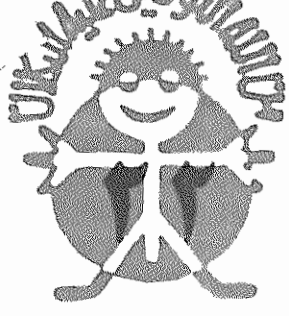
« نان گندم بهتر از نان جو است »
خرز شیرین تر از برگ مو است
بیسکویت خیلی فراوانه ولی
کی بمثل بیسکویت یومبو است
یومبو یعنی بیسکویت خوشمزه
بهترین محصول دنیای نو است
بهر خوردن بهترین نوع غذاست
بهر هدیه کردن عالی کادو است
نسان یومبو - فرمول ایتالیا
قوتش همچون تفنگ بر نواست
هر که دارد مثل من عقل و خرد
« یومبو ایتالیائی » میخورد
محصولات کارخانجات یومبو
نوسط متخصصین ایتالیائی در ایران
تهیه میشود .

مجن «دوا» خوردگی مقاومتش را
از دست بدهد و زودتر پاره شود . . .
محکوم هنوز دست و پا میزد ، معلوم
بود که هنوز هم نفسی باقیست -
گره گشا برای اینکه مأمورین را
متوجه غامض شدن قضیه کند با دست
پاچگی مرتب سرفه میکرد حاج
ابوطالب با هایش بلرزه افتاده بود
و برای اینکه بزمین نخورد روی
شانه گره گشا تکیه داده بود ، دیگر
چشمش را هم باز نمیکرد و مرتب
در دلش « الحمدلله و الحمدلله » میخواند
و فوت میکرد . . . اینمرتبه مأمور
با منتهای قدرت یک تکان دیگر به
طناب داد که یکمرتبه در
میان جنب و جوش و جثمان بیتر زده
جمعیت و خوشحالی بچکا نه گره گشا
با آرنجش حاج ابوطالب را متوجه
موضوع کرد .
طناب پاره شد و هیکل محکوم
تمام قدم با تمام سنگینی خودش
مثل کیسه آردی که از پشت بامی
سقوط کنند بروی زمین در غلطید . . .
اولین کسیکه فریاد شادی کشید و



او نجار و پاش چه خوشگله این نکار
« فیلکا » چیه ؟ دورین عکاسیه
بادوربینی جز « فیلکا » عکس نکیر
چون « فیلکا » نیست رقابت پذیر
اگر فیلمش « تورا » باشه بهتره
فیلم تورا از همه عالیتزه
دوربین فیلکا ساخت آلمان باجلد و بند کامل در تمام
ایران ۶۰۰ ریال

خودش را ببالین محکوم رسانید
گره گشا و پشت سرش حاج ابوطالب
بود
صدای لوله و شادی از جمعیت
بلندشد و اشک شوق طوری چشمان
حاجی و گره گشا را پوشانده بود که
هیچ چیز هیچ جار امیدیدند . . .
فقط صدای بزنگ قانونی را شنیدند
که میگفت :
- بیچاره ۳۰ ثانیه قبل
تموم کرده ! « پایان »



تویدیتا

شماره ۲۲ پنجشنبه ۸ شهریورماه ۱۳۴۱ ۴۰ و یکمین سال

تک شماره ۲۱۵ ریال

توفیق در نام است و استقلال از هیچ ضرب و دستبرد جمعیت مستقیم، نقل و قیاس بر مطالب در جلالیه، راه بود و توفیق بر من ذکر با ف. ممنوع است

«کسانی که در دولت سابق بازنشسته شده اند، بکار باز میگردند»



والله، بخدا، من اولین کسی بودم که در دولت گذشته بازنشسته شدم!